

## امپریالیسم و جهانی شدن ؛

### تداوم سه گونه سلطه در عصر جهانی شدن ها

دکتر محمد تقی قزلسفلی \*

#### چکیده

در نیمه ی سده ی بیست ، گونه ای از نظریه پردازی ها در عرصه ی علوم اجتماعی، پایان تاریخ مصرف پدیده ی امپریالیسم را اعلام کردند . اما از دهه ی پایانی همین سده و به ویژه همسو با پدیداری دیدگاه های ایجابی و خوش بینانه در باب جهانی شدن ، دیگر بار شاهد باز گشت اشکال و ابزار سلطه طلبی و به همان ترتیب حضور پر رنگ و متنوع نظریه های تحلیلی امپریالیسم بودیم .

در نوشته ی حاضر مساله ی امپریالیسم در عصر جهانی شدن با بررسی رابطه ی این دو پدیده از سه منظر یا حالت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مورد آزمون قرار می گیرد . در ساخت اقتصادی از ویژگی تداوم و تسهیل استثمار سرمایه داری بازار سخن خواهیم گفت . در بعد سیاسی از پایان سیاست سلطه ی دولت ملی و در مقابل، گسترش امپراتوری ایالات متحده پرده بر خواهیم داشت و سر انجام در وجه فرهنگی از جلوه های پدیداری سلطه طلبی دیجیتالی ( امپریالیسم نرم ) یاد خواهیم کرد. به هر تقدیر فرض اصلی این مقاله تلاش برای نشان دادن تداوم امپریالیسم و یافتن نشانه های موثر آن در بنیان پدیده ی جهانی شدن است.

کلید واژه ها : جهانی شدن ، امپریالیسم سیاست ، اقتصاد ، فرهنگ ، سلطه

«جهانی شدن...فاصله ی میان آنهایی که در انقلاب اطلاعاتی و اقتصاد جهانی سهیم می شوند و آنهایی که در این امور سهمی نمی یابند را پر شتاب تر از گذشته افزایش می دهد.»

فرید من ، ۱۹۹۸

#### مقدمه

به سال ۱۹۶۱ در چاپ جدید فرهنگ «ویستر» کلمه ای تازه گنجانده شده بود؛ جهانی شدن<sup>۱</sup>! این اصطلاح در آن زمان به تحت تاثیر قرار گرفتن زندگی فردی و جمعی از تحولات فرهنگی و اقتصادی در بعدی جهانی اشاره داشت. (Ashcroft, 1998:110) هر چند دهه ی مذکور مصادف با تغییر و تحولات اقتصادی و فنی - ارتباطی گسترده ای بود با این همه از کلمه ی مذکور تا اواسط دهه ی ۱۹۸۰ در محافل دانشگاهی چندان استقبال نمی شد و یا به عبارتی به رسمیت شناخته نمی شد.

به نظر می رسید از همان ابتدای پدیداری این اصطلاح که اشاره ای مستقیم به تحولات مختلف اقتصادی سیاسی و فرهنگی در سطحی جهانی بود، بروز دو نگره ی ایجابی و سلبی می توانست خط منحنی نظریه پردازان را از یکدیگر متمایز سازد. چنان که برای محافظ کاران و لیبرال ها جهانی شدن مترادفی برای پیروزی نظام سرمایه داری تلقی می شد در حالی که در اردوی منتقدان مارکسیست و چند لیبرال منصف، جهانی شدن مفاهیم و روندهایی چند رشته ای را به ذهن متبادر می کرد که بیانی جدید و دیگر گونه از تداوم امپریالیسم سرمایه داری جهانی بود. چه بسا همین دوگانه انگاری بود که در این اواخر جیمز میتلمن<sup>۲</sup> را بر آن داشت تا در کتاب سندرم جهانی شدن (۲۰۰۳)، تصریح کند که برای درک معنای دقیق این پدیده بایسته است آن را نه تنها از دیدگاه اثباتی و بهره گیران مورد توجه قرار داد، بلکه مهم تر است تا جهانی شدن را از دیدگاه کسانی که از این فرآیند آسیب دیده اند توصیف کرد (Mittelman, 2000) از

<sup>۱</sup> globalization

<sup>۲</sup> James mitelman

این رو موضوع اصلی این مقاله آن خواهد بود تا پس از ارایه ی تعریفی مختصر از این دو پدیده «جهانی شدن» و «امپریالیسم» به بررسی اشکال و ماهیت امپریالیسم جدید بپردازد. فرضیه اصلی مقاله ی حاضر آن است که جهانی شدن ها و جوهی سه گانه از توسعه طلبی را به نمایش می گذارند، به عبارت دیگر در برابر دیدگاه خوشبینانه نسبت به آثار مثبت جهانی شدن از جمله حذف امپریالیسم، ما هم چنان شاهد تجلی اشکال گوناگون سلطه گری در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هستیم. به منظور اثبات این مهم در هر گزینه به ارایه ی شواهد مربوطه خواهیم پرداخت.

آنجا که منتقد تیز بین واندانا شیوا از اصطلاح "خشونت و جهانی شدن" (شیوا، ۱۳۸۳، ۱۶) سخن به میان آورده است اشاره ی روشنی به چنین امری است. به عبارت دیگر برای نظریه پردازان منتقد و مخالف جهانی شدن مساله ی اساسی بر ملا کردن دکترین «توجیه مأموریت استعماری جدید» در دوران پست مدرن است. بر این اساس ماهیت امپریالیسم متاخر، در سه حوزه قابل مطالعه و تمایز است اقتصادی سیاسی و فرهنگی در عین حال علیرغم شباهت ها ی ساختاری، هر یک یا هر گزینه نماد و جلوه ی ویژه ی خود را دارد. اما اکنون بهتر است به تعاریفی چند از دو متغیر مستقل و وابسته بپردازیم.

### چیستی امپریالیسم:

در بخش عمده ای از سده ی گذشته، مساله ی شناخت امپریالیسم جزء فعالترین و مهمترین حوزه های نظریه ی سیاسی بوده است. اگر بنا شود فهرستی از تعاریف این پدیده فراهم آوریم، تنوعی از علایق با گرایش های چپ و راست رامی توان مشاهده کرد. به زعم نگارنده تعاریف و توضیحات ارایه شده در باب امپریالیسم از سوی سه متفکر برجسته یعنی ژوزف شوپیترا<sup>۱</sup>، چارلز رینولدز<sup>۲</sup> و ادوارد سعید<sup>۳</sup> می تواند برای ایضاح اجزای سه گانه ی این پدیده این مفید باشد. چرا که از یک سو تصویر روشنی از ماهیت گذشته ی آن به نمایش می گذارد و در این بین به تنوع موجود در شیوه های سلطه طلبی امپریالیستی اذعان می کند و از طرف دیگر برای ناظر امروزی امکان فهم متفاوت و نوع عملکرد آن را نیز فراهم می آورد.

<sup>۱</sup> J.schumpeter

<sup>۲</sup> Charles Reynolds

<sup>۳</sup> Edward Said

<sup>۴</sup> J.schumpeter

از این رو ابزار روش شناسی مناسبی برای بسط چنین نگره ای در امپریالیسم جهانی شده تمهید می کند. دیدگاه های سه نظریه پرداز مذکور در مهم ترین آثاری که در این باب نوشته اند به روشنی تصریح شده است ژوزف شومپتر در کتاب جامعه شناسی امپریالیسم (۱۹۱۹)، چارلز رینولدز در وجوه امپریالیسم (۱۹۸۴) و بالاخره ادوارد سعید (۲۰۰۳) در دو کتاب شرق شناسی (۱۹۷۸) و فرهنگ و امپریالیسم (۱۹۹۳) در پی واکاوی معنای واقعی امپریالیسم بوده اند. نکته ی جالب توجه این است که هر سه ی این نظریه پردازان از افتادن به دام رویکرد تقلیل گرای دکترین مارکسیستی امپریالیسم احتراز کرده اند.

ژوزف شومپتر با تاکید بر تنوع اشکال تاریخی و ملاحظه ای جامعه شناختی، پس از آن که فرض امپریالیسم مساوی با سرمایه داری را نفی می کند، با استناد به تجربه های گذشته ی امپریالیسم از سه هزار سال به این سو، آن را اعمال سلطه با تاسی از بازگشت به نیاکان و دودمان ها تفسیر می کند. به زعم او وجه مشترک همه ی این انواع سلطه طلبی ها از یونانیان و رومی ها تا سوداگران غربی در دوران مرکانتلیسم سده ی ۱۶ و ۱۷ میلادی، «سیری ناپذیری بی حد و حصر» (Simmel, 1993:162-161) آنها بوده است. به عبارت دقیق تر شومپتر امپریالیسم را موضع گیری دولت ها برای گسترش قهر آمیز و بی پایان تعریف می کند. به این ترتیب امپریالیسم می تواند در شرایط زمانی و رژیم های سیاسی متفاوت تجلی یابد. (Schumpeter, 1974: 12-25) این مهم در فضای شبکه ای جهانی شدن ها نیز قابل فهم است.

چارلز رینولدز نیز با تاسی از نظریه ی شومپتر ضمن تاکید بر این واقعیت که به جای یک امپریالیسم چندین امپریالیسم وجود دارد، امپریالیسم را اندیشه ای می داند که از رابطه ی سلطه حکایت می کند. این سلطه، خواه بارز و روشن و در قالب حاکمیت سیاسی مبتنی بر زور به دست آمده باشد و خواه به شکل ضمنی و بدون بهره گیری از سازمان سیاسی، چنان کنترلی ایجاد می کند که فعالیت آنان را به مقتضای تامین نیازها و منافع نظام حاکمه ی سلطه یافته شکل می دهد. (رینولدز، ۱۳۷۱: ۳) رینولدز به درستی ضمن تاکید بر این که ممکن است مرکز و جایگاه امپریالیسم یک کشور باشد اما عملکرد آن مبتنی بر

نهادهای اقتصادی و کارگزاری‌های دیگر باشد از چهار نوع امپریالیسم قدرت، اقتصادی، ایدئولوژیک و بیولوژیک یاد می‌کند. (همان: ۹۸-۲۹۷)

امادوارد سعید به عنوان متفکری در چهار چوب مابعد استعمار گرایی<sup>۱</sup>، نظریه‌ی خود را در باب امپریالیسم تحت تاثیر آرای دانشمندان رادیکالی چون میشل فوکو و آنتونیو گرامشی تدوین کرده است. هر چند پژوهش او عمدتاً در باره‌ی «امپریالیسم غربی» است اما در عین حال آن را شیوه‌ای مناسب برای مطالعه‌ی سلطه‌طلبی در شرایط متفاوت می‌داند. به اعتقاد او «امپریالیسم عبارت است از عمل، نظر و ایستارهای یک مرکز بزرگ شهری مسلط و غالب که درباره‌ی سرزمین‌های دور دست تصمیم می‌گیرد؛ استعمار که همواره از نتایج و تبعات امپریالیسم است عبارت است از تمهید و تدارک اسکان مردمی بیگانه - مهاجر در سرزمینی دور دست». (سعید، ۱۳۸۲: ۴۷) سعید در کتاب فرهنگ و امپریالیسم با نگاهی به چگونگی اعمال سلطه‌ی فرهنگ غربی در شرق تصریح می‌کند در چنین شرایطی نه تنها دولت غربی بلکه همسو با آن، هنرمندان، سیاستمداران، سیاحان، پزشکان، ارباب رسانه‌ها، انسان‌شناسان و جغرافی‌دانان هر یک در جایگاه خود به ایفای نقش مناسب در تسهیل توسعه‌طلبی غربی پرداخته‌اند. آنها اساساً این نقش را مأموریت در تمدن‌سازی در سطح جهان عقب مانده می‌نامیدند. سعید چنین عملکردی را تا دوران معاصر و شرایط حاصل از جهانی‌شدن‌ها نیز پی می‌گیرد.

به این ترتیب با اجماع و دیدگاه‌های عرضه شده می‌توان امپریالیسم را گفتمانی از انواع سلطه در نظر گرفت که در مناطق پیرامونی میان دو طیف - شامل حاکم و تابع یا تابعین، یک دولت و دولت دیگر، یک مرکز و مناطق پیرامونی به اجرا در می‌آید. از طرف دیگر برآیند نظریه‌های شومپتر، رینولدز و سعید بیانگر چند نکته اساسی است: (۱) مسأله‌ی اساسی امپریالیسم، سلطه و چگونگی اعمال آن است. (۲) این سلطه خاصیت تبارگر و تاریخی دارد. (۳) این سلطه وجوه متفاوت مرتبط با هم دارد، چنان‌که سویه‌های فرهنگی، ایدئولوژیک و اقتصادی را در بر می‌گیرد. از آنجا که این مهم در بخش اصلی مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، بهتر است بسط آن را به ایضاح پدیده‌ی «جهانی‌شدن» موکول کنیم.

<sup>۱</sup> postcolonialism

## چیستی جهانی شدن

دهه ی ۱۹۹۰ را می توان آغاز دوره ای دانست که در آن شاهد نشر و ارایه ی آثار متعدد علمی و حتی عامه پسند در خصوص جهانی شدن بودیم . سنت های سیاسی موجود ، از محافظه کاری لیبرالیستی تا گرایش رادیکال و انواع مارکسیسم تعبیر خود را در این ارتباط با توجه به وقایع و تحولات جهانی ارایه داده اند . در عین حال به نظر می رسد در تعریف از این پدیده نوعی اجماع به دست آمده باشد اما در پیامد های آن است که نظریه ها در مقابل هم صف آرایی می کنند . " جهانی شدن به طور کلی به معنای گسترش مقیاس ، رشد اندازه ، سرعت یافتن و تعمیق تأثیر فرا قاره ای جریانات و الگوهای تعامل اجتماعی است . از این رو جهانی شدن به معنای روندهایی ( سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ) است که می خواهد جامعه های دور دست را به یکدیگر متصل کند و دسترسی به روابط قدرت را در مناطق و قاره های دنیا گسترش دهد" . ( هلد و مک گرو ، ۱۳۸۲ : ۱ )

رولند رابرتسون جهانی شدن را « در هم فشردن جهان و هم تراکم آگاهی نسبت به جهان به عنوان یک کل » تعریف می کند . ( رابرتسون ، ۱۳۸۰ : ۳۵ ) با فهمی تاریخی رابرتسون جهانی شدن را حرکت به سمت نوگرایی و سرمایه داری از سده ی پانزده تا پایان سده ی بیستم می داند . جان تاملینسون ضمن اشاره به خاصیت چند وجهی و در عین حال پیچیده ی این پدیده ، آن را در شبکه ای به سرعت گسترش یابنده و همیشه متراکم شونده از پیوندهای متقابل و وابستگی های متقابل قرار می دهد که اساساً وجه مشخصه ی زندگی مدرن به شمار می رود . ( تاملینسون ، ۱۳۸۱ : ۱۴ ) او هم چون مک گرو و رابرتسون بر چند گانگی پیوندهایی تأکید دارد که جهانی شدن ها بر آنها دلالت دارد ؛ « امروزه ، کالا ، سرمایه ، مردم ، دانش ، تصویر ، بزه کاری ، آلوده کننده ها ، مواد مخدر ، مد و اعتقادات همه به راحتی از مرزهای کشور عبور می کنند . شبکه های فراملی ، جنبش ها و رابطه های اجتماعی تقریباً در تمام عرصه ها از عرصه های عملی گرفته تا عرصه ی جنسی گسترش یافته اند . » ( همان : ۱۴-۱۵ ) به نظر می رسد در اینجا شاهد شکل گیری نوعی هم جواری جهانی - مکانی فزاینده ایم که پیشترها مارکس در کتاب گروندریسه تلویحاً با عنوان « نابودی مکان ها توسط زمان » یاد کرده بود . به همین دلیل دیوید هاروی نیز بی آن که در مقام داوری ارزشی تأیید یا رد جهانی شدن برآید ، در تعریف این پدیده آن را « فشردگی زمانی - مکانی » ( رابرتسون ، ۱۳۸۰ : ۱۵۰ ) می خواند .

واقعیت آن است که اساس همه ی تعابیر و تعاریفی که اکنون تنها چند مورد آن از باب ورود به بحث اصلی عنوان می شود ، بیانگر تغییرات عینی و کمی و کیفی در سطح جهانی است که از جمله شامل دگرگونی های قابل توجه در اصل سازمان دهنده ی زندگی اجتماعی و نظام سیاسی تا مسائل فرهنگی است . اما مسأله ای که برای ما اهمیت دارد توجه دادن به این واقعیت غیرقابل انکار است که چگونه می توان در دل چنین « جهانی » فهمی از بسط ، پیچیدگی و تداوم سلطه به دست آورد . به همین لحاظ ما در مقابل حامیان جهانی شدن سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ، برآنیم که درست در همین سه وجه گونه هایی ملموس و نامحسوس از ابزارها و اهداف امپریالیستی وجود دارد که پس از طرح آن داوری مناسبی می توان به دست داد .

#### امپریالیسم در جهانی شدن ها :

چنان که گفتیم ، امپریالیسم به مفهوم « رابطه ی سلطه » در سه حوزه ی اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی امکان بروز یافته است . چنان که می توان در حوزه ی اقتصادی از نوعی « بنیادگرایی بازار آزاد » سخن به میان آورد که در آن به جای دولت ها و ملت ها در نقش صاحبان کلاسیک توسعه طلبی ، هم اینک کثیری از نهادهای بین المللی چون صندوق پول ، بانک جهانی ، و شرکت های چند ملیتی ، دریک دنیای شدیداً تقسیم شده در پی سودآوری در چارچوب سرمایه داری متأخرند . در حوزه ی سیاسی نیز ما هم اینک شاهد روندهای جدید سلطه گری ایالات متحده و ادعاهایی درباره ی تشکیل حکومت جهانی هستیم . حامیان چنین گسترش خواهی توسعه جویی خود را با عنوان « امپریالیسم تدافعی » توجیه می کنند . و سرانجام در ساحت فرهنگی ، نمادها ، مضامین و نشانهایی از تجلی گفتمانی را شاهدیم که از طریق امپراتوری های رسانه ای و دیگر ابزارهای فرهنگی ، به احیاء فرآیند غربی سازی جهان می پردازند . اکنون هر یک از این سه گزینه به اختصار مورد توجه قرار می گیرد :

#### امپریالیسم اقتصادی ؛ امپریالیسم بدون ملت ها :

از دید منتقدان منصف و تحلیل گران اقتصاد جهانی ، مهمترین اتفاق در حال حاضر توجه کردن به پیامدهای ویرانگر امپریالیسم اقتصادی است . هر چند دیدگاههای مطروحه در یکی از آخرین اجلاس مجمع

جهانی اقتصاد در داووس سوئیس به سال ۲۰۰۶ مدعی حرکت مداوم به سوی الگویی جدید از سرمایه داری جهانی و ایجاد همگرایی اقتصادی فرامرزی است اما این تنها یک وجه از واقعیت گفته شده است. هژمونی اصلی در عرصه ی اقتصاد جهانی، متأثر از نظریه های نئولیبرالی است که با فروکاهی نقش توزیع کننده ی دولت ها اساساً حامی منافع نخبگان تجاری و فراملی است. این روند و هدف از طریق همه ی نهادهای بزرگ جهانی و منطقه ای از جمله بانک جهانی، صندوق پول، بانکداری جهانی، گروه هشت و اتحادیه ی اروپا مورد حمایت قرار گرفته است. وجه بارز اقتصاد جدید به قول اهمای تصویری از یک جهان بدون مرز است که اصولاً در اختیار غول های صنعتی و اقتصادی بزرگ است. چنان که باری آکسفورد به درستی خاطر نشان کرده است، این اقتصاد تنها با گزینه ی «شرکت جهانگیر ۱» (آکسفورد، ۱۳۷۸: ۴۵) معنای دقیق تری می یابد. رویکردی که نوعی گذار از فعالیت زیاده خواهانه ی شرکت های کلاسیک چند ملیتی به نوع متأخر و پیچیده را به نمایش می گذارد. ناگفته نماند شرکت چند ملیتی از دهه ی ۱۹۵۰ تا دهه ی ۱۹۷۰ بر الگوی فعالیت تجارت بین الملل سلطه داشته است. شرکت های چند ملیتی از یک شرکت مادر و چند شعبه ی خارجی تشکیل می شدند و در بازارهای ماوراء بحار با رقبا مبارزه می کردند اما از دهه ی ۱۹۹۰ شرکت های جهانگیر جای آنها را گرفتند. این شرکت ها اکنون محل تولید در جایی تعیین می کنند که هزینه در پایین ترین سطح باشد و سازماندهی نیز بر اساس انتقال مراحل تولید به ماورای بحار یا از طریق ادغام و تملک است اما به شکلی فزاینده از طریق فعالیت های مبتنی بر همکاری و برابری که متضمن سرمایه گذاری مستقیم خارجی است، صورت می گیرد. با این همه فعالیت این دسته از شرکت ها همچنان در چارچوب قواعد کشور مادر صورت می گیرد از این رو واجد سود هنگفت برای آنها است، لذا به تعبیر گزنده ی ویلیام رابین «دنیای نوی شجاع سرمایه داری همچنان عمیقاً ضد دموکراتیک است.» (رابینسون، ۱۳۸۱: ۱۳۴)

بنا به آخرین آمار، نزدیک به ۴۰۰ شرکت جهانی بیش از دو سوم سرمایه ی ثابت جهان و ۷۰ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارند. با کنترل منابع جهان توسط چند شرکت فراملیتی جهانی، زندگی و سرنوشت اقتصادی انسان های بی شمار در دست سرمایه ی انحصارگر بین المللی قرار گرفته است. در این شرایط هرج و مرج گونه، شکلی از «سرمایه داری قمارخانه ای» (Strang, 1998:120) به



فعالیت بدون محدودیت می پردازد. به تعبیر کنایه آمیز اریک هابسباوم، سوداگران یک روزه، براحتی از مزیت اقتصاد جهانی دور از عدالت بهره برده میلیون ها دلار را ظرف چند دقیقه به جیب می زنند. (هابسباوم، ۱۳۸۲: ۱۸۳) این در حالی است که تحت همین وضعیت، بسیاری تنها محتاج غذایی بخور و نمیر هستند. از این رو چنان چه وضعیت کنونی جهان را با معیار قدرت اقتصادی را در نظر بگیریم، شرکت های چند ملیتی با توجه به قدرت های بالا و تمرکز در چند کشور صنعتی، فقر و نابرابری را در جهان کنونی بیش از پیش افزایش داده است.

اقتصاد جهانی، تجمع ثروت و قدرت در سه بلوک اصلی اروپا - آسیا - اقیانوسیه و قاره ی آمریکا است که مزایای خود را در همانجا تثبیت کرده است. پس طبیعی است که، همچنان شاهد تداوم فقر، فساد، ابتذال و بازتولید جامعه ی مبتنی بر نفع اقلیت باشیم. در حال حاضر حدود ۲۰۰ کشور در جهان وجود دارند که مهمترین ویژگی روابطشان نابرابری میان آنهاست. برای مثال « ۸۰ درصد جریان های مالی جهان در حال حاضر در ۲۰ کشور که جمعیت آنها تنها ۲۲ درصد از جمعیت کل جهان را تشکیل می دهد، متمرکز، است. به عبارت دیگر ۹۰ درصد از کشورهای ۷۸ درصد از جمعیت جهان، تنها به بخش بسیار کوچکی از جریان مالی بین المللی دسترسی دارند. ۷۵ درصد تولید ناخالص جهان، تنها در دست ۱۵ درصد از جمعیت جهان قرار دارد.» (فکوهی، ۱۳۸۴، ۱۳۲)

امپریالیسم بدون ملت ها در اینجا و در ارتباط با انحصار طلبی رشد سرطانی شرکت ها که اکنون از مرز ۴۰۰۰۰ نیز گذشته است (پیشین، ۱۳۳) به آن معناست که آنها چندان تابع دولت های ملی نیستند بلکه چه بسا به صورت فزاینده تری آن دولت را وادار به تبعیت از خود می کنند. و این در حالی است که «بیشتر کشورهای جهان سوم به طور مداوم به حاشیه رانده می شوند زیرا جریان های تجاری، سرمایه گذاری و فناوری به طور فزاینده ای در کانون سازمان همکاری و توسعه ی اقتصادی متمرکز می شوند. تقسیم بندی دنیا به هسته و پیرامون، شمال و جنوب، به عنوان ویژگی ساختار نظام مبانی عصر امپریالیسم دولت ها - ملت ها همچنان باز تولید می شود.» (هلد و مک گرو، پیشین: ۹۵)

امپریالیسم اقتصاد جهانی، در اثر بویایی های استثمار گرانه ی خود مسئول فقر و نابرابری جهانی است. « این یک واقعیت تکان دهنده است که در کشورهای در حال توسعه در هر روز تقریباً ۳۰/۱۰۰۰ کودک زیر پنج سال در اثر بیماری های قابل پیشگیری می میرند، برآورد هزینه های تأمین مراقبت های

بهداشتی اولیه برای همه کسانی که در حال حاضر از آن محروم اند، سالانه حدود ۱۳ میلیارد دلار است که حدود ۴ میلیارد دلار کمتر از هزینه هایی است که مصرف کنندگان اروپایی و ژاپنی در طول یک سال صرف غذایی حیوانات خانگی خود می کنند. « (همان: ۸۷) استفان سالیوان با یادآوری هزینه های انسانی چنین مهندسی اجتماعی مبتنی بر نظام سرمایه داری، بر آن است که همچنان دغدغه های مارکس در باب پیامد سرمایه داری به قوت خود باقی است: « تأثیر مخرب سرمایه ی سرگردان، وضعیت پارک های صنعتی در جهان سوم و تأثیر فرا ساینده ی نیروهای بازار بر کالاهای فرهنگی، حاکی از سلطه ی نظام سرمایه داری و تداوم سلطه ای ناسالم است. » (سالیوان، ۱۳۸۴: ۸)

### امپریالیسم سیاسی: امپریالیسم تدافعی!

از منظری سیاسی، مرحله ی جدید سلطه ی جهانی، عمدتاً زیر سیطره ی زیاده خواهی های هژمونی ایالات متحده است. اهمیت و واقعیت این امر تا بدانجاست که امروزه نظریه پردازانی چون هانتینگتون، برژینسکی، آنتونی نگری، فرانسیس فوکویاما و گور ویدال به تأیید آن پرداخته و پیامدهای خطرناک آن را نیز گوشزد کرده اند. گور ویدال عطش توسعه طلبی کنونی آمریکا را در کل تاریخ این کشور بی سابقه ارزیابی کرده می نویسد: « از زمان حمله به مکزیک در سال ۱۸۴۶ برای تصرف کالیفرنیا تا به امروز، هرگز دولت آمریکا تا این اندازه به صورت علنی، متجاوز نبوده است. » (مرجای در برژینسکی، ۱۳۸۳: ۲۷۷)

به نظر می رسد در شرایط جدید حاصل از فروپاشی کمونیسم دولتی و فرصت هایی که حادثه ی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ پیش روی سیاستمداران ایالات متحده گذاشته، زمینه برای واقعیت بخشی به آنچه که آنها « امپراتوری خیرخواه » می نامند فراهم آمده است. در واقع دکترین نومحافظه کاری مهمترین گزینه و حامی چنین پدیده ای است. چارچوب فکری نومحافظه کار نیازمند عصر تروریسم و عصر دیجیتالی در زمانه ی جهانی شدن هاست. در منطق توسعه طلبی آمریکا همواره این « ایده ها » هستند که به ایفای نقش می پردازند. چنان که ایده ها، یک بار به شکل « ویلسونیسیم چپ » پدید می آیند و بیانگر سیاست های افرادی چون جیمی کارتر و کلیتون می شوند که می خواستند آرمانگرایی را با توجه به اهداف بشردوستانه به دل مشغولی سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل کنند و در این راه از دخالت نظامی نیز غافل نشدند و

دیگریار صورتی از « ویلسونیسیم راست » که به نظر می‌رسد بر دو باور بنیادین استوار است : « نخست اعتقاد به رسالت جهانی ایالات متحده در دفاع از ارزش‌های دموکراسی لیبرال و دوم اعتقاد به این اصل که تحقق رسالت یاد شده در گرو آزادی عمل این کشور برای دست زدن به اقدامات یک جانبه است » ( انتخابی ، ۱۳۸۳ ، ۲۲-۳۰ ) این بدان معناست که حاکمیت کنونی آمریکا و تصمیمات آن بر تصمیمات مراجع و نهادهای بین‌المللی تقدم دارد . نو محافظه‌کاری در چارچوب تزیق اندیشه‌های سیاسی امثال لئو اشتراوس بر آن است ، صلح جهانی و امنیت این کشور فقط از طریق صدور ارزش‌ها و هنجارهای ایالات متحده به نواحی از جهان تأمین می‌شود که در آنجا هنوز این ایده‌ها نهادینه نشده است . نو محافظه‌کاری در این چارچوب یک گفتمان به شدت ملی‌گرا است و این اعتقاد را دارد که آمریکا ماهیتی ویژه و رسالتی متفاوت با دیگر کشورهای دنیا دارد . از این رو حضور فعالانه در دیگر فضاهای جغرافیایی وظیفه و در جهت برانداختن بنیادگرایی است . ترس از بنیادگرایی و رشد آن در خاورمیانه به معنای ترس از به خطر افتادن ارزش‌های تمدنی غرب و حاکمیت یافتن تفکر فرد ستیز و ارزش‌های فرامادی است . در اینجا منطق بحث هری مگداف در کتاب عصر جدید امپریالیسم ، نیز معنا می‌یابد . به اعتقاد او سیاستمداران ایالات متحده از فردای جنگ جهانی دوم ، با مرمت تجارت جهانی و ایده‌ی ساخت اروپایی غربی در پی محقق کردن « امپریالیسم دلار » رفتند چنانکه افزایش هر ساله‌ی بودجه‌های نظامی تا کنون نیز در همین راستا توجیه شده است .

ایستوان مزاروش در تبیین تر خود مبنی بر « خطرناک‌ترین مرحله‌ی امپریالیسم در سراسر تاریخ » به بعد نظامی هژمونی خیرخواه ایالات متحده اشاره می‌کند . به اعتقاد او هدف سیاستگذاری جدید که پس از ماجرای یازده سپتامبر با مستمسک قرار دادن مبارزه با تروریسم به مثابه امکانی برای پیدا کردن دشمنان جدید پس از جنگ سرد ، به ایده‌ی رواج دموکراسی نیز استناد می‌کند ، « کنترل تمامی کره‌ی خاکی با هر وسیله‌ی ممکن ، و خشن‌ترین عملیات نظامی است . » ( مزاروش ، پیشین : ۶۱ ) در این چارچوب بوده که سیاستمداران و مشاوران آنها به اتخاذ مواضعی هر چه ماجراجویانه‌تر و تهاجمی‌تر اقدام کرده‌اند . چنان که روزنامه‌نگاران منتقد ، در کنجکاوی - سود پیرامون پیش‌زمینه‌ی نظری برخی اطرافیان جرج بوش

، مثل گروه دانلد رامسفلد در وزارت دفاع و پل ولقوویس، آنها را به لئو-محا [فظه کار] ۱، ملقب کرده اند. این سیاست نظامی در چند دهه ی اخیر امکان بروز یافته است. تهاجم به گرنادا در سال ۱۹۸۳، درگیری های چندساله در نیکاراگوئه برای حمایت از ضد انقلابیون کنترا (۱۹۷۹-۱۹۸۹)، حمله به پاناما (۱۹۸۹) و سومالی (۱۹۹۲)، تا عملیات توفان صحرا (۱۹۹۱) و سپس جنگ در افغانستان و عراق در ابتدای قرن بیست و یکم. (www.ir. mondediplo.com ۸۵/۱۱/۲۰) در حال حاضر نیز دست کم در ۱۹ کشور جهان، این حضور با استقرار پایگاههای نظامی تجلی یافته است. (مزاروش، پیشین: ۶۳)

به نظر می رسد نو محافظه کاران کنونی ایدئولوژی ویلسونیسیم را کاملاً به قهقرا برده اند. برای آنها اولویت همانا جهانشمول کردن ایده ی مورد نظر به هر طریق ممکن است. این ایده ها بایستی به گونه ای سازماندهی شوند و ترتیب یابند که منافع آمریکا را تأمین کنند و هر کجا اعمال ایده ها به تضعیف این منافع منجر شود بایستی نادیده انگاشته شوند. پس در راه تحقق منافع آمریکا و پیاده سازی ایده ها استفاده از قدرت نظامی بلامانع است. در چارچوب «امپریالیسم دفاعی» گفته می شود، ایالات متحده می بایست به اقدامی پیشگیرانه دست یازد در غیر این صورت باید شاهد حماقتی چون ۱۱ سپتامبر باشد. رابرت کوپر از حامیان چنین دکترینی معتقد است: «رژیم های ضعیف می توانند برای دنیای پسامدرن و پیشرفته خطرناک باشند، پایگاه اساسی برای دشمنان تدارک ببینند... وقتی این وضعیت برای دولت های تثبیت شده غیرقابل تحمل می شود، در آن صورت می توان امپریالیسم دفاعی را تصور کرد.» (سیف، پیشین: ۲۸۶)

در شرایط کنونی که ایالات متحده سیاست های خصمانه ی خود را نسبت به مسائل مربوط به ماهیت برنامه های هسته ای ایران تشدید کرده است، شاهد تمرکز رویکردهای نو محافظه کار در کاخ سفید و مباحث جنجالی مجلسین سنا و نمایندگان این کشور هستیم. زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر اخیراً در کتاب «انتخاب: سلطه یا رهبری» با اشاره به همین واقعیت گفته شده چنین تصریح کرده است: «آمریکایی ها باید نسبت به آنچه که بعد از ۱۱ سپتامبر رخ داد هوشیار باشند. آن حادثه همه ی ما را شوکه کرد اما گروه اندکی با عقایدی افراطی از این شوک بهره برده و سیاست خارجی آمریکا را به

<sup>1</sup> . Leo - cons

سرت بردند. « (برژینسکی ، ۱۳۸۶ ، ۵۴ ) او با نگرانی اعتراف می کند که در چارچوب جنبش های انتقادی علیه روند توسعه طلبانه ی جهانی شدن - به مثابه ی فرآیند ی که اغنیا در آن بر ضعفا حاکم می شوند - آمریکا تنها به عنوان موتور این جهانی سازی ناعادلانه به مثابه ی آبخور امپریالیسم فرهنگی و سیاسی نگریسته می شود.

### امپریالیسم فرهنگی :

ریشه های نظریه های مدرن راجع به امپریالیسم فرهنگی به اواخر دهه ی ۱۹۶۰ و خصوصاً به تعدادی از تحلیل گران آمریکایی لاتین باز می گردد (ابو ، ۱۳۸۵ ، ۶۵) . در این دهه ما شاهد ارایه ی دیدگاهها و نوشته های مختلف حول اصطلاح عام امپریالیسم فرهنگی بودیم . این انتقادات در آن زمان با چالش فرهنگی اروپا به ویژه فرانسه در مقابل فرهنگ آمریکایی و نیز دغدغه های استقلال طلبی جنبش عدم تعهد همراه شده بود . به طور کلی گفتمان مذکور بر آن بود تا میان گسترش سرمایه داری توسط ایالات متحده در نیمکره ی جنوبی با صادرات فرهنگ عامه پسند ، تولیدات رسانه های عمومی و فن آوری ارتباطات ایالت متحده که معادل گسترش سرمایه داری بود ، ارتباط منطقی برقرار کند . فرض مطالعات آن دوره بر این اساس بود که ساختار اقتصادی سرمایه داری به کمک ساختارهای ارتباطی - رسانه ای و صنایع فرهنگی دیگر تکمیل می شود . از آن زمان تعاریف مختلفی در این زمینه ارایه شده که به بخشی از آنها اشاره ای مختصر خواهد شد .

- برای مثال : بلتران امپریالیسم فرهنگی را روند واقعی و تمام عیادی از تأثیرگذاری اجتماعی می داند که از طریق آن یک کشور ، مجموعه عقاید ، ارزش ها ، دانش و هنجارهای رفتاری و سبک کلی زندگی خود را بر کشور دیگری تحمیل می کند. تانستال بیان می دارد که نظریه ی امپریالیسم فرهنگی مدعی است که در بسیاری از نقاط جهان ، فرهنگ های محلی ، سنتی و اصیل ، به واسطه ی فروش بی رویه ی مقادیر فراوانی از تولیدات تجاری و رسانه ای ، عمدتاً به دست ایالات متحده در حال از میان رفتن هستند (پیشین ، ۶۶ - ۶۷) . از سوی دیگر شیلر با رویکردی از اقتصاد سیاسی به ارتباطات بین المللی ، امپریالیسم فرهنگی را همان دسترسی جهانی رسانه های جمعی آمریکا بر جهان تعریف کرد . ( همانجا)

جاناتان فریدمن، این فرایند را به عنوان جنبه ای از سرشت سلسله مراتبی امپریالیسم، یعنی سروری فزاینده ی فرهنگ های محوری خاص، اشاعه ی ارزش های آمریکایی و کالاها و شیوه ی زندگی مصرفی می داند. (تاملینسون، پیشین: ۱۱۴) مارتین و لاکات، امپریالیسم فرهنگی را همان واسطه ی فرهنگی آمریکایی یا دیزنی لند<sup>۱</sup> می داند. جان تاملینسون با اشاره به این که نظریه ی مذکور حاوی مجموعه ای نسبتاً پیچیده و مبهم و متناقض از ایده هاست، امپریالیسم فرهنگی را شماری از گفتمان های نسبتاً مجزا درباره ی سلطه می داند: «سلطه ی آمریکا بر اروپا، سلطه ی غرب بر سایر نقاط جهان ۲، سلطه ی مرکز بر پیرامون، سلطه ی جهان مدرن بر جهان سنتی به سرعت ناپدید شونده، سلطه ی سرمایه داری بر تقریباً هر چیز و هر کس». (همان: ۱۱۵) به هر حال چنان که بوسا ابو به درستی گفته است امپریالیسم فرهنگی اصطلاحی مناسب و به جا برای تشخیص مساله ی نابرابری ها در رسانه های جهانی و نیز پویایی های فرهنگی است. در چارچوب این گفتمان، ایده ی نگرانی فزاینده ای از «یکسان سازی»<sup>۳</sup> و «یکنواخت سازی»<sup>۴</sup> به اشکال گوناگون طرح و بسط داده شده است. نگارنده نیز با استناد به دیدگاههای تاملینسون امپریالیسم فرهنگی را دارای دو وجه می داند: جهانشمول گری تجدد (مدرنیته) و سلطه ی فرهنگ سرمایه داری. در بخش بعدی ضمن توضیح هر یک از این رویکردها به ضرورت بحث، از دیدگاههای صاحب نظران این حوزه نیز استفاده خواهیم کرد.

#### امپریالیسم فرهنگی به مثابه ی جهانشمولی تجدد:

امپریالیسم فرهنگی در اینجا همانا تحمیل فرهنگ غربی از زوایه ی «جهانگستری تجدد» است. گفتمان مذکور شامل سرمایه داری، اقتصاد سودمحور، سیاست دموکراتیک و اندیشه ی سکولار است که در خرد علمی، فردگرایی و حقوق بشر نهفته است. در اینجا با یادآوری بحث پست مدرنیستی می توان گفت، مدرنیته ی جهانی، همان کلان روایت های ۵ مورد نظر منتقدان معاصر است که خواستار

<sup>1</sup> . Disney lands

<sup>2</sup> . West over the rest

<sup>3</sup> - Synchronization

<sup>4</sup> . homogenization

<sup>5</sup> . metanarrative

جهانشمول ۱ نمودن خود است. برای مثال جان گری ۲، فیلسوف سیاسی چنین جهانشمولی را شکلی نابهنجار و بدوی از مدرنیته - مدرنیته ی فردگرایی اقتصادی انگلستان استعماری قرن نوزدهم و آمریکای قرن بیستم - می داند که به سراسر جهان فزاینده شده است. گری جهانشمول گرایی را به عنوان یکی از کم فایده ترین و در واقع خطرناک ترین جنبه های سنت فکری غرب به عنوان ایمان متافیزیکی به این که روش های محلی غرب برای تمام فرهنگ ها و مردم جهان معتبرند توصیف می کند. به اعتقاد او این اصل فرهنگی جهان شمول گرایی را به عنوان یک شالوده ی فکری در پروژه ی سقراطی « زندگی آزموده شده » و به تعبیر مسیحی « نجات تمام بشریت » و پروژه ی روشنگری « پیشرفت به سوی تمدن انسانی جهانشمول » تعریف می کند. به اعتقاد گری چنین جهانشمول گرایی همانا فزاینده نامشروع ارزش های غربی به تمام فرهنگ های دیگر جهان است. یک خاصی است که به غلط خود را عام وانموده است. (گری، ۱۳۸۱: ۱۴۵-۱۷۰ و تاملینسون، پیشین: ۹۸-۹۹)

در حالی که انتقادهای سده ی بیستمی از سوی نیچه، مکتب فرانکفورت، تا نقادی های جدی پساالبرالی، تلاش کرده این سلطه طلبی ها را برملا کند، این وجه از جهانشمولی تجدد خود را در چارچوب آموزه های نوسازی طرح و بسط داده است. چنان که والرشتاین، اسوالد و ریورو و ادوارد سعید نشان داده اند این کار از طریق یک نظام فکری حساب شده انجام شده است. اینکه در میان تمدن های جهان تنها تمدن غربی است که توانسته با گذار از پیش مدرن به مدرنیته برسد. سعید در انتقاد به پروژه ی شرق شناسان، نشان می دهد که چگونه این دسته از متفکران غربی، فرهنگ های غیر غربی را منجمد و منزوی دانسته و آن را هرگز قابل مقایسه با فرهنگ عالی غرب نمی دانستند. به این ترتیب تأکید و توجه منحصر به غرب و اینکه همه ی جوامع می بایست مسیر غرب را طی کنند به شکل « غربی سازی جهان درآمده است.

برای مثال سرژ لاتوش فرانسوی در کتاب غرب سازی جهان (۱۹۹۶) غربی سازی را به مثابه ی رانش سیاره ی زمین به سوی یک شکلی و استاندارد کردن سبک زندگی در سراسر جهان توضیح می دهد. او در پاسخ به این که غربی شدن چیست؟ به طیف وسیعی از چیزها اشاره می کند؛ از جمله شیوع زبان

<sup>1</sup>. universlity

<sup>2</sup>. John Gray

های اروپایی ( به ویژه انگلیسی ) و فرهنگ مصرفی سرمایه داری غربی که در سبک لباس ، غذا ، شکل معماری و موسیقی تبلور یافته است . لاتوش غربی شدن را اشاعه ی جهانی یک تمامیت اجتماعی و فرهنگی می داند که بر دیدگاهی اساساً « وجودی » تکیه دارد ؛ غربی شدن ، نوعی یک شکلی فرهنگی است که مستلزم نابودی تمام روایت ها دیگر و شیوه های زندگی است .

در عین حال لاتوش وضعیت معاصر را برای غرب وخیم دانسته چنان که لنگرگاه خاص خود را در تمام موقعیت های فرهنگی - جغرافیایی از دست داده و به نوعی تولید انتزاعی فرهنگی تبدیل شده است . در این زمینه لاتوش می نویسد : " من غرب را نوعی ماشین عظیم می دانم که اکنون بی هویت و بی سرزمین شده و ریشه اش از خاک تاریخی و جغرافیایی اش برکنده شده است ... غرب دیگر ، چه از نظر جغرافیایی و چه به لحاظ تاریخی ، به معنی اروپا نیست ، دیگر حتی مجموعه ای از باورهای مشترک گروهی از مردم که در سراسر جهان پخش شده اند نیست. من آن را یک ماشین می دانم ، بی عاطفه ، بی روح و بی صاحب که بشر را به خدمت خود درآورده است ." ( لاتوش به نقل از تاملینسون ، پیشین : ۱۲۹ )

به اعتقاد لاتوش ، رانش غرب به سمت جوامع دیگر ، از سه طریق تسهیل شده است : « مسیر نخست ، فرایند صنعتی شدن تقلیدی است که اشاعه ی جهانی یک اقتصاد فراملی آن را باعث شده است . مسیر دوم با فرایند شهرنشینی سروکار دارد که به نابودی جماعت های دهقانی مربوط می شود و مسیر سوم را می توان ملیت سازی به معنای فرایند ساختن کشورهای بی ریشه و تقلیدی به قصد ایجاد یک ملت ساختگی و مهار اقتصاد آن نامید . » ( همان : ۱۳۰ ) لاتوش از سلطه ی غرب به عنوان چیزی جدا از راه و رسم ها و منافع واقعی جوامع غربی یاد می کرد که نتوانسته فرهنگ اصیل جوامع غربی را به جوامع دیگر منتقل کند . در پی همین دیدگاه است که آنتونی اسمیت نیز توسعه ی چنین جهانشمولی را به شکل فرهنگی ، امری مصنوعی ، بی مایه ، سیال و بی شکل و فاقد هر گونه تعهد نسبت به مدلول خود می نامد .

#### امپریالیسم فرهنگی به مثابه ی فرهنگ سرمایه داری :

واقعیت کنونی در ایضاح گفتمان مسلط امپریالیستی ، آن هم در عصر پسا صنعتی ، مسلح شدن به ابزار دانش و اطلاعات است . اما در حالی که جوامع پسا صنعتی در چارچوب سرمایه داری توسعه یافته تر تعریف می شوند . طرح این پرسش جدی است که بپرسیم ، اهمیت امپریالیسم فرهنگی در جهت رواج



نمادها و الگوهای سرمایه داری چگونه است؟ به خاطر می آوریم تئوری های کلاسیک امپریالیسم باچشم اندازی مارکسیستی، بر این پایه شکل گرفتند که ملت های پیرامونی در برابر ملت های مرکز در وضعیت توسعه نیافتگی مطلق هستند. لنین مدعی بود پیرامون همواره به صورت کشاورزی باقی می ماند، حال آن که مرکز در وضعی صنعتی است. دهه ها پس از آن در حالی که، ملت های مرکز به دوران پسا صنعتی گذار کرده اند. آموخته ایم که منبع ثروت دیگر زمین و یا سرمایه و کنترل ابزارهایی تولید (مانند عصر جوامع صنعتی) نیست بلکه دانش و قدرت به کارگیری آن است. طبیعی است در اینجا ضرورت ایجاب می کند که «پیرامون» وارد گردونه ی بافت ساختاری «مرکز» شود. به عبارت دیگر نه تنها پذیرش سرمایه داری در شکل فرهنگی اجتناب ناپذیر می شود در عین حال، مفهوم کلاسیک بازتولید اقتصادی و سیاسی آن نیز حفظ می شود. طبیعی است این موقعیت جدید اساساً به سود مرکز فرهنگی سرمایه داری است. اگر با تأمل اندکی به واقعیت امروزی جهان توجه کنیم، شاهد خواهیم بود که ایالات متحده که در عین حال سمبل سرمایه داری اقتصادی و سیاسی است، هژمونی فرهنگی خود را به واسطه ی قدرتی که بر جهان مجازی، تصورات، اطلاعات و نمادها دارد به شکل بی سابقه ای اعمال می کند. این جریان یادآور تز کلاسیک ایمانوئل والرشتاین در توضیح نوع کارکرد سرمایه داری است.

به اعتقاد والرشتاین نظام جهانی سرمایه داری در حال حاضر موفق شده است روندهای متنوع تولید غیرسرمایه داری را از بین ببرد. این فراشد، در چارچوب یک نظام فکری محقق شده است. در شکل کلاسیک، نظریه ی نوسازی (مدرنیزاسیون) که مترادفی برای غربی شدن سایر جوامع بود، در عرصه ی نظر و عمل توصیه و ترویج شد. بر این اساس گفته می شود غرب متجدد شد چرا که فرهنگ، اقتصاد و سیاست خود را با چنین الگویی تنظیم کرد. به این ترتیب جوامع سنتی و عقب مانده هم راهی جزء در پیش گرفتن چنین فرایندی ندارند. به نظر والرشتاین امروزه در دل فرهنگ سرمایه داری متأخر نوعی نژادگرایی، سکس باوری و مصرف گرایی نهادینه شده است که از طریق راه کارهای تسهیل کننده ی جهان شبکه ای (رسانه هایی چون رادیو، تلویزیون، سینما و اینترنت) به شکل افسارگسیخته ای تحمیل می شود. در این چارچوب است که استعاره هایی چون آمریکایی سازی، مک دونالدیزاسیون، همگن سازی

یک جهان گری به عنوان فرهنگ سرمایه داری تشویق می شود، در حالی که همگی تولید شده در یک « مرکز جهانی قوی ۱ » است. ( Featherstone, 1995: 8 )

یکی از نظریه پردازان برجسته ای که در این مورد دیدگاههای روشنی و در عین حال جنجال برانگیزی طرح کرده است، هربرت شیلر (متولد ۱۹۱۹) نویسنده و منتقد آمریکایی است. (۱۲) او نظریه ی خود را در قالب مکتب اقتصاد سیاسی ارتباطات از اواخر دهه ی ۱۹۶۰ با انتشار کتاب معروف وسایل ارتباط جمعی و امپراتوری آمریکا ارایه کرد. شیلر که در همه ی آثارش روی این نکته متمرکز شده است که در دوران جاری از سرمایه داری، اصطلاحات و ارتباطات اهمیتی آشکار در تثبیت و ساخت نظام اقتصاد آزاد دارد، به چگونگی هژمونی فرهنگی این نظام در شرایط زمانی مختلف می پردازد.

نکته ی جالب بحث او، پیوند با دیدگاههای والرشترین است. او با اشاره به امپریالیسم فرهنگی که نشان دهنده ی نوعی نفوذ اجتماعی است که از طریق آن، کشوری اساس تصویرها، ارزش ها، معلومات و هنجارهای رفتاری و روش زندگی خود را به کشورهای دیگر تحمیل می کند (شیلر، ۱۳۷۷: ۳۰) به امکان استفاده برای محقق کردن سلطه از طریق اولاً وسایل ارتباط جمعی و سپس امپراتوری فراملی شرکت های غول پیکر سرمایه دار اشاره می کند. نظریه ی امپریالیسم فرهنگی شیلر بر آن است که عامل و محرک اصلی جهانی شدن، ارتباطات است دستیابی به منافع تجاری از سوی شرکت های فراملیتی بزرگ مستقر در ایالات متحده بوده است که به شکل نوعی «تهاجم الکترونیک» (تامپسون، ۱۳۷۹: ۲۳۵) به ترویج ارزش های مصرف گرایی می پردازد. او همواره در آثارش فرهنگ سرمایه داری را با فرهنگ مصرفی آمریکا یا همان عبارت معروف «آشغال فرهنگی همگون شده ی آتلانتیک شمالی» (همان: ۷۲) مترادف می دانست.

شیلر سه دهه ی بعد، با تجدید نظر در بخشی از اندیشه ی خود امپریالیسم فرهنگی را به صورتی دیگر توضیح می دهد. پایگاه اقتصادی سلطه و برتری تنها ماهیت آمریکایی ندارد و شرکت های فراملی نقشی پیوسته مهمتر می یابند. بنابر این هر چند سلطه ی فرهنگی از حیث شکل و محتوای محصولات رسانه یی همچنان آمریکایی است. پایگاه اقتصادی آن بین المللی است. به بیان شیلر امپریالیسم فرهنگی آمریکا به «سلطه ی فرهنگی شرکت های فراملی تبدیل شده است.» (تامپسون، پیشین: ۱۱۶-۱۲۶) به

<sup>1</sup> . Super Global centre

نظر او تأثیر جهانگیر صنایع فرهنگی فراملی ممکن است به همان اندازه اشکال آشنا تر قدرت ایالات متحده مؤثر باشند: صنعتی، نظامی، علمی... مردم در همه جا مصرف کنندگان تصاویر، صداها، عقاید، تولیدات و خدمات عمدتاً آمریکایی هستند.

در حقیقت شیلر به خوبی متوجه ی تحول سرمایه داری در عصر جهانی شدن است. نقطه ی اوج این دگردیسی، شکل گیری نوعی امپراتوری فراملی است که اساساً به بازتولید فرهنگ سرمایه داری و سپس دوام آن کمک می کند، این در حالی است که طرح های آمریکایی به سراسر جهان صادر می شود. «صنعت اتومبیل سازی امروزه فعالیتی جهانی است که در آن امثال فورد، جنرال موتور و نیسان حکمروایی می کنند، کامپیوتر یعنی آی. بی. ام و یک دسته از شرکت های کوچک تر مانند دیجیتال اکویپمنت<sup>۱</sup>، اسپری - یونیواک<sup>۲</sup> و اپل<sup>۳</sup>. مخابرات یعنی آی. تی. اند تی. آی. تی. تی. و غول های ممتاز و مستقر مشابه و از این قبیل.» (شیلر، ۱۳۸۲: ۱۳۵-۱۳۶)

در این وضعیت از امپریالیسم شبکه ای، که فاعداً در حیطه ی اختیار قدرت های بزرگ است، به نظر می رسد قهرمان فیلم «فردا هرگز نمی میرد» از غول رسانه ای در جهت دستیابی به اهداف انحصاری خود بهره می گیرد. (۱۳) شیلر تصدیق می کند که قسمت اعظم تصاویر تولید شده ی رسانه ای تنها در چارچوب روابط بازار و توأمآ به قصد کمک در بازاریابی برای فرآورده های آمریکایی دسترسی پذیرند. از این رو در صورتی که یک یا چند کشور بکوشند از مزیت اطلاعاتی به شیوه ای آگاهانه برای تحمیل اراده ی سیاسی یا اقتصادی خود بر کشورهای پیرامونی، بهره برداری کنند امکان ایجاد شکل ثانوی امپریالیسم سایر یا امپریالیسم با گفتمان مسلط وجود دارد. (ابو، پیشین، ۴۱) به همین منظور تولیدات تلویزیون، سینمای هالیوود، برنامه های ماهواره ای و به طور کلی صنعت برنامه های تفریحی که در آن ایالات متحده نقش اصلی را بازی می کند، بر پایه ای تجاری - مصرفی سازمان یافته برای تسهیل بازاریابی کالاها و خدمات عمل می کنند. اولویت تجارت بر مبنای اولویت و اهمیت درآمد تبلیغاتی تعریف می شود. لذا ما شاهد وفور فیلم های ماجراجویی پر از درگیری و مهیج، سریال های آبگوشتی خانوادگی، ورزش و باز هم

1. Digital Equipment

2. Sperry - Univac

3. Apple

ورزش، برنامه های سهل و آسان از لحاظ فکری و بی خطر از لحاظ سیاسی که بر روی محتوا تأثیر می گذارد، هستم، در حالی که تمام آنها قصد دارند تا بر بیشترین مخاطبان ممکن تسلط پیدا کنند که بیشترین جذابیت را برای تبلیغات چی ها و مسئولان شرکتی دارند. بازاریابی جهانی که برای جین لیوایز<sup>۱</sup> نوشابه ی کوکاکولا، ماشین فورد یا سیگار مارلبورو بدون پشتیبانی اطلاعاتی نظام رسانه های همگانی به سختی قابل تصور است. این مدح و ثنای شیوه ی زندگی سرمایه داری یادآور دیدگاههای انتقادی اما پست مدرن بودریار<sup>۲</sup> است که در فضای فرهنگی جهانی شده، جز فروشگاهها چیز دیگری نمی بیند. «چیزی که در اینجا مشهود است یک تغییر جهت فرهنگی گسترده در غرب است که سلطه ی مصرف را جانشین سلطه ی تولید بر زندگی روزمره می کند: مراکز خرید بزرگی که به گفته ی اوری، نماینده ی شهرهای مصرف در مقابل شهرهای صنعتی قبلاً مسلط هستند.» (تاملینسون، پیشین: ۱۲۵)

در اینجا است که به قول استفان سالیوان، ابتذال به شیوه ی اصلی زندگی در چارچوب سرمایه داری تبدیل می شود: «کالا شدن فرهنگ، دستکاری آرزوها از طریق تبلیغات و خرده فروشی یک ایدئولوژیک کاذب که شأن، اعتماد به نفس و ارزش شخصی را در کالاهای مادی جست وجو می کند.» (سالیوان، ۱۳۸۴: ۲۳۳) نتیجه آن که حاصل جمع نفوذ سرمایه داری در تولید و تحمیل یکسویه ی فرهنگ به شرایطی می رسد که ارزش بشری انسان جای خود را به ارزش دلاری او به مثابه ی مصرف کننده می دهد از سوی دیگر امپریالیسم اطلاعاتی نیز در چارچوب منطق سرمایه داری متأخر، به یکسویه کردن اخبار، فیلم های سینمایی، موسیقی و کتاب متمایل شده است. پیامد چنین وضعی ناپایدار ساختن سلطه ی غرب و به زبان دیگر تقویت امپراتوری جهانی سرمایه داری است.

چنین رویکرد انتقادی با مفاهیم دیگر از سوی متفکران متعددی چون هرمان، مک چنی، ریتزر که به مطالعه ی فرهنگ توده ای یا مصرفی پرداخته اند نیز پی گیری شده است. برای این دسته از متفکران شمایل فرهنگ توده ای چون کوکاکولا، مک دونالد، مایکروسافت، لی وایز، دالاس، آی. بی. ام مایکل جکسون، نیک، سی. ان. ان، مارلبورو، مترادف خود سروری فرهنگی غرب است.

<sup>۱</sup> . Levi Jeans

<sup>۲</sup> . Boudrillard

مفهوم مک دونالدیزاسیون جرج ریتزر، که در چارچوب نظریه های ماکس وبر مطرح شده است از بعدی دیگر، آموزه های جدی برای فهم امپریالیسم فرهنگی سرمایه داری است. ایده ی اصلی این فرآیند که مبتنی بر اصول حاکم بر سازمان های تولید کننده ی غذایی سریع<sup>۱</sup> است، بر آن است که به همان سرعت و شدت که جامعه ی آمریکایی را تحت سلطه می گیرد بقیه ی جهان را نیز تسخیر می سازد. مک دونالد سازی جامعه و جهان نه فقط در سلیقه ی غذایی بلکه در صنعت اتومبیل، امر آموزش، نوع نگهداری از کودک، سوپرمارکت ها، آثار ویدئویی، سینما و مسائل جنسی نیز گسترش می یابد. به زعم ریتزر برای فهم ماهیت امپریالیسم جدید لازم است به محل هایی چون دانشگاه ها، مراسم کفن و دفن، پروژه های خانه سازی و هتل ها، به عنوان عرصه های فعالیت برای مک دونالدیزاسیون توجه کرد. پیامدهای چنین روندی شامل گسترش نوعی فردگرایی طمع کار<sup>۲</sup> و عقلانیت تنگ نظرانه وسیله / هدف، مهارت زدایی از کار و دیگر فعالیت ها به سود وظایف آسان، تدارک شقوق بسته بندی و استاندارد شده، کاربست بی رحمانه ای اصول بازار، افول اصالت و هدف زندگی اجتماعی است. ( Featherstone, op.cit,p- )

( 81 )

آمریکایی سازی و مک دونالدیزاسیون، رواج نوعی شیوه ی زندگی انفرادی ( به عنوان برابر نهاد امر جمعی و یادآور تعارض با شیوه ی زندگی استالینی ) است که در آن افراد با پرداخت شخصی با آنچه که به دست می آورند، نوعی زندگی می خرند. از این روست که نویسنده ای از آمریکایی سازی به مثابه ی نوعی « بربریت با شکوه » یاد می کند که با نوعی هنر توده ای چون مجله های پرچاشنی، همراه است. در این شرایط است که رؤیای آمریکایی کم کم بخش تفکیک ناپذیر خیال پردازی های فرهنگی توده ها می شود. ( استریناتی، پیشین: ۵۶ ) در این فضا، منتقدان به حق مدعی اند منادیان دهکده ی جهانی شاید تنها به نهادینه سازی نوعی « یکه جهانی سازی » مدد رسانند.

<sup>۱</sup> . Fast food

<sup>۲</sup> . rapacious individualism

## - در باب نتایج :

۱- نگارنده در برابر نگرش ایجابی به جهانی شدن ، با بهره گیری از رویکرد انتقادی به ابعاد منفی این پدیده توجه کرده و به مطالعه ی ارتباط میان امپریالیسم و جهانی شدن ها پرداخته است . البته این به این معنا نیست که نتوان با آوردن شواهدی دیگر بخشی از رویکرد گفته شده در مقاله ی حاضر را مورد نقد قرار داد. از این رو مطالب خود را در جهت تقویت فرضیه ی اصلی طرح شده تنظیم کرده است .

۲- اگر امپریالیسم را اندیشه ی بدائیم که از سلطه حکایت می کند ؛ اکنون اشکال سه گانه ی این پدیده یک وجهی از سلطه پدیدار شده است . با توجه به تعریف سه نظریه پرداز ارائه شده در مقاله ( شومپتر ، رینولدز و سعید ) ما از امکان حضور سه قالب سلطه سخن گفته و در هر مورد به دیدگاههای نظری موجود اشاره کردیم .

۳- در امپریالیسم اقتصادی که از آن با عنوان « امپریالیسم بدون دولت - ملت ها » نیز یاد می شود ، سرمایه داری جهانی به بهانه ی ایجاد همگرایی اقتصادی از کارگزاران مختلف خود در جهت بهره وری و استثمار بیشتر استفاده می کند ؛ از بانک جهانی ، صندوق پول تا سیاست های گروه هشت و ... در اینجا امپریالیسم اقتصادی به پدیداری شرکت جهانگیر همه جا سلطه یافته منتهی شده و در مقابل فقر و نابرابری به ویژه در جنوب توسعه می یابد .

۴. امپریالیسم سیاسی ، بیانگر هژمونی امپراتوری آمریکایی است که در فرصت بدمست آمده حاصل از فروپاشی اردوی رقیب ( کمونیسم ) بر آن است طبق دکترین « امپراتوری خیرخواه » و مستمسک قراردادن مبارزه با تروریسم ، به امکان کنترل تمامی کره ی خاکی با هر وسیله ی ممکن بپردازد .

۵. سرانجام امپریالیسم فرهنگی به سلطه از طریق صادرات فرهنگ عمومی ، تولیدات رسانه های عمومی و فن آوری ارتباطات اشاره می کند که نوعی « امپریالیسم نرم » است . در این چارچوب امپریالیسم فرهنگی خود به دو معنا یا صورت تداوم می یابد : یکی جهانشمول سازی تجدد ( مدرنیته ) با یک قرانت و دیگری سلطه ی فرهنگ سرمایه داری .

۶. به نظر می رسد با توجه به گسترش دامنه ی جهانی شدن های سه گانه در کشورهای جنوب یا در حال توسعه ، روند سلطه گری همچنان تداوم یابد . ناگفته نماند در این روند از شیوه ها و ابزارهای گوناگون و در عین حال پیچیده ای از توسعه طلبی استفاده خواهد شد .

۷. طبیعی است تا زمانی که کشورهای جنوب و در حال توسعه از یک سو به گشایش سراسیمه‌ی مرزهای خود در برابر چنین تهاجم یک سویه‌ی ای ادامه دهند و در مقابل و از بعد درونی نیز خود درگیر انبوهی از مشکلات ساختاری مثل دولت‌های ضعیف، حاکمان ناتوان یا دچار فساد مالی و تداوم عقب ماندگی باشند نمی‌توان امپریالیسم را تحقیر کرد و تنها مقصر همه‌ی مصائب جهانی قلمداد نمود.

### فهرست منابع :

۱. آشکار، ژیلبر، جدال دو توحش، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران، اختران، ۱۳۸۴.
۲. ابو، بوسا، امپریالیسم سایبر، ترجمه‌ی پرویز علوی، تهران: نانیه، ۱۳۸۵.
۳. آکسفورد، باری، نظام جهانی: اقتصاد سیاسی، ترجمه‌ی حمیراء مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸.
۴. اسمیت، فیلیپ، نظریه‌ی فرهنگی، ترجمه‌ی حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳.
۵. استریناتی، دومینیک، نظریه‌ی فرهنگ عامه، ترجمه‌ی ثریا پاک‌نظر، تهران: گام نو، ۱۳۸۰.
۶. برودل، فرنان، سرمایه‌داری و حیات مادی، ترجمه‌ی بهزاد باشی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۲.
۷. برژینسکی، زبگنیو، انتخاب: رهبری یا سلطه، ترجمه‌ی لطف‌الله میثمی، تهران: نشر صمدیه، ۱۳۸۳.
۸. برژینسکی، زبگنیو، «بدترین لحظه‌ی آمریکا»، شهروند، سال دوم، شماره ۱۹، صص ۵۴-۵۶.

۹. بلامی فاستر ، جان و مکداف و دیگران ، جهانی شدن و جهانی سازی ، ترجمه ی علیرضا تقفی و دیگران ، تهران : کتاب دیگر ، ۱۳۸۳.
۱۰. پالمر ، رابرت ، تاریخ جهان نو ، ترجمه ی ابوالقاسم طاهری ، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۸۳ ( دو جلدی ).
۱۱. توشار ، پاتریس و دیگران ، قرن زیاده روی ها ، ترجمه ی عباس صفریان ، تهران : مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی ، ۱۳۸۱.
۱۲. رجایی ، فرهنگ ، پدیده ی جهانی شدن ، ترجمه ی عبدالحسین آذرننگ ، تهران : آگه ، ۱۳۸۰.
۱۳. زابرتسون ، رولند ، جهانی شدن ، ترجمه ی کمال پولادی ، تهران : ثالث ، ۱۳۸۰.
۱۴. رینولدز ، چارلز ، وجوه امپریالیسم ، ترجمه ی حسین سیف زاده ، تهران : دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ، ۱۳۷۱.
۱۵. سعید، ادوارد، فرهنگ و امپریالیسم ، ترجمه ی اکبر افسری ، تهران : قومس ، ۱۳۸۲.
۱۶. سعید، ادوارد، اسلام رسانه ها ، ترجمه ی اکبر افسری ، تهران : قومس ، ۱۳۸۱.
۱۷. سالیوان ، استفان ، مارکس در دوران پساکمونیست ، ترجمه ی شیوا رویگریان ، تهران : گام نو ، ۱۳۸۴.
۱۸. شیلر ، هربرت ، وسایل ارتباط جمعی و امپراتوری آمریکا ، ترجمه ی احمد میرعبادینی ، تهران : سروش ، ۱۳۷۹.
۱۹. شیوا، وندانا، "خشونت جهانی کردن، در احمد میف، جهان پس از سپتامبر، تهران : آگه، ۱۳۸۳.
۲۰. کسلز ، آلن ، ایدئولوژی و روابط بین الملل در دنیای مدرن ، ترجمه ی محمود عبدا... زاده ، تهران : دفتر پژوهش های فرهنگی ، ۱۳۸۰.
۲۱. مزاروش ، ایستوان ، یاسوسیالیسم یا بربریت ، ترجمه ی مرتضی محیط ، تهران : اختران ، ۱۳۸۲.



۲۲. نگری ، آنتونیو ، امپراتوری ، ترجمه ی رضا نجف زاده ، تهران : قصیده سرا ، ۱۳۸۴ .
۲۳. هابسباوم ، اریک ، عصر نهایت ها ، ترجمه ی حسن مرتضوی ، تهران : ۱۳۸۰ .
۲۴. هابسباوم ، اریک ، عصر امپراتوری ، ترجمه ی ناهید فروغان ، تهران : اختران ، ۱۳۸۲ .
25. Achcroft, Bill (1998) **Key Concept in post-colonial studies**, London: Routledge.
26. Baumgart, W.(1982) **Imperialism**, Oxford: Oxford, University press.
27. Featherstone, Mike, 1995, (reprint 1996) **Undoing culture**, London: SAGE publications Ltd.
28. Semmel, Bernard(1993) **The liberal Ideal and the demons of empire**, Baltimore : John Hopkins University press.
29. Schumpeter, J.A, (1974 ) **Imperialism and social classes**, ( Newyork : Meridian )
30. Mittelman , James. H (2000) **The Globalization syndrome : Transformation and Resistance** , New jersey : Princeton University press.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی